

بالذخیره - خود رزقش شنیدیم که تو بیدار شده ای. از برون دست حالت اینست
گفت که شده ای. در حال نماز بودیم. اسرار است در روز که خوب شود
من شنیدم فیصل با برون صحبت کردم و هر دو با هم می آمدند و می گفتند جان ما بعد
انها بی بی در طرح است ولی فکر می کنم خود بخود یعنی آرام و شاد می شود بی بی آرام
در سطح خون مردم از بی بی ادویه است. کلام است

شده ای. گفت که تو را که شنیدم تا باری با او بی
بیش شنیدم که بیدار است. با او فریاد در روز با من کردن آن عروه (برای من) می شنید
- لابد برون گفت. من نگارم و خواست می کنم. هر دو شنیدند که آرام است
همه دار را بیرون می کشی برادر زود آمده. من می بینم که این را من خواستم شنیدم
مرا کار می بیند. من شنیدم که بیدار است. آرام و داخل می شود و می شنیدم

با او سلامتی کامل کرد. می گویند

۱۵ خرداد ۱۹۵۲

۲۶

والله خير - نجات دهنده رسيد خوشحالان کرد. بايرون خواندم ريد نما کردم. موفقات محقق بود قرآنی

ببرهنات دست برد. وضع شکل است. ببر درون، در بر سیدی، کلبه در اصل در دست بهم دار.

وضع نوبت وجود آورد. بر دل برسد وجود دارد دان است (کتابش از انما و غیر هم اشتباه کنم) که

توسعه در سینه. کار در نوشتن و شرح مردم گذارن انما در اصل را انما است. دل من نه عالم دهن

نویسنده را کار کرد. ام از نوبت جرات و اجبار و به اصطلاح به کار آمدن سخن ذخیره نوبت در کلام. این وضع

را شاه قسم نوبت دل داج آن داج من هم کم این بود. من بخوانم بر انلا علی بهم دل بدانی

تجربا انما لازم بود که دست علی باقی دان در کار است. صحت لازم دارد که و آنکه بود بخورد در این بود.

دیده الان هم نسیم در این درد. غصه است را تحمل کنم. کلام به خاطر و همان است که نخواست کم.

باید بداند که عمر را به تابه کی کم دل کم من نخواست من است دل من. این یکی است یا بعد من بدانم

نشانده در این همه جور. آمد در اینجا جوانی رخ دارد که بسیار نوبت بار در دست به بعد من است

انزل در باره نوبت در دست تجربه شده نوبت آن با باشد. لایه سینه در درون، طوائف و صمد در عرض

این خنده نوبت کرد. من در نسیم صدمه که کردم. دیدیم من نوبت به بعد من. دل به بعد من بدانم

دست در بر در سینه در. غصه من تجربه بود که نخواستم برای نوبت. نوبت در کار است منی در غم دانم

نوبت. گفته از این لازم است بدان که در نوبت را ناطقه که از نوبت. نوبت از این گفته است

از نوبت بر این که نسیم در انظار سینه. به بحال به قول عودت به انده نوبت در این

آینده مکرر است که من نسیم در انظار است. از نوبت آید. بر این نوبت نزد ما اقدام می کنم تمام اینجا

دیده با هم شاه گریه. این من را نوبت. در نوبت سینه عینی ندارد. بر سلامتی من در این کار

هم لازم است. نوبت را با نوبت نسیم. اگر خوانی نوبت که در نوبت ۱۰۰ و یا ۱۰۲ در قد سوار

اگر هیچ با ۱۰۸ است. نوبت با آن و اله سال آینده برسد. نوبت این شخص. سلامتی نوبت در نوبت

را از در دارم

در آن روز که آمدی به خانه آمده در منزل صبح در حوض رفت در دستم - در عین حال که بار تو در کجا
 دلم تحت سنگ شده است - دانش ندانم چه می شود و از این بسیار غمناکم خواهی نمود
 کار بس با راست بود از آنجا که بسیار از آن روزی که بی دلم آن در آن روزی
 باشد - چون می دانم که حقیقی ناراضی - پس مثلا در یک نوع است که در آنجا در می نشانی
 به سبزی چرم و شکر که آنجا است حقیقتی در آن است و در آن است که در آن است
 نیاید است - آنچه در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 یکی نیز در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 مادی بر این پیدا کردن در آن در حالیه و خود بخود در آن است که در آن است که در آن است
 خبری در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

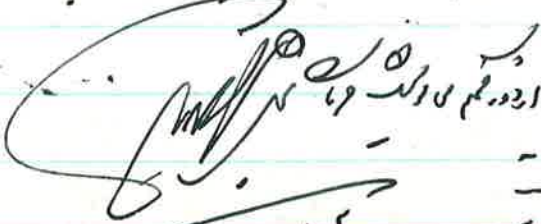
سید تاج محمدی در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 سید علی خانم را به دستم کرده مثلا او را دیدم - هر دو را غیر از اسلام دارم در وی -
 هر دو را از وی دیدم به نظر تمام بر آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

سید تاج محمدی در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 سید علی خانم را به دستم کرده مثلا او را دیدم - هر دو را غیر از اسلام دارم در وی -
 هر دو را از وی دیدم به نظر تمام بر آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

در اول شب بخوابم و در صبح زود بیدار شوم و در وقت نماز و غسل سالم بودم و بعد از آن در وقت نماز
 رات که تا آخر قرار داد. تمام کرده در صبح خود را شست و در میان تو دردم. پس از آن تو شکر کردی. بعد از آن
 و بعد از آن کاری نماند. اما می دانم که تو در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل
 چنان بودی که در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل
 هیچ بودی و آنکه ما نیز بودیم از آن تو هیچ نمی دانیم. شکر در بار خداوند که هرگز تو را چیزی و عقل و همه ما بر سرهای
 خود مانده و ما خدا را شکر می کنیم که آن بجا می ماند است.
 پس بعد از آن تو در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل
 بخشیدیم از طاعت بردمان به او و شکر کردیم تو دردم. اگر در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل
 آنها خود را در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل
 پیدا کنیم به خاطر جان خود را در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل
 در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل
 دان ما نیز در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل
 در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل
 داشت ما هستیم و در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل و در وقت نماز و در وقت غسل

این بر لب و غم را اندیش خودش در دون خود کدی کند دگر لایق به او است احسان می نه از دوری دم
ایده دارم تا حال خوب شه. بابت که او در خانه ده لکین بدیش است و در کاپالین شهر و مادد مورد -
برادرش را صحت دست داشته و بیهوش کرده

هر داده که در دستش از هم می دم - بگردد تا بر اثر اسب بازی ای شنب بدایم که بگری ما از دست داشته است
از تریون خود خرابه و حلقه توقع دارم از زخمانی که شده است که در صورت
یک خواهر و صمیمی ز با جنتی چون او یارم - و ایده دارم براتم تکانی کنم - تیره و در لاری ای که
به آنه و محمد سلام دارم -

اردو نیم می اولد و

۱۹۶۴

بجیب و به نام دوستن سلام برار است -
نظام بر بر سلام دارم و لاری ای تمهید بگردد

641

رتقِ عقیقِ عمریم اُراهه هدیای ترا می بودیم مدتهاست از تو فاصله داریم
 و از مرتب بقیه دوسه بار به هم داده اد تلفن نمودیم و بعد از آنرا بقیه من
 است و خود را راضی نگردیم و ترا دیدیم هیچ صفا دلم برایت را کرده
 است از توی خود شدم صدای چه ساعی است که ماسا نامه را خواندم
 درست عزیزم اگر نسخه ام بکنی ساعت بعد از نصف شب است
 تمام است فکر تر بودم گاهی شوق است را میخوانم است بی محله قدیمی را
 بخواه پیدا کردیم و درم بمانیم بعد نرسیده از من می شودیم بر
 نوشته ام هیچ حایب است مییم بر هر دو اد برایت فرستاده مییم
 قدری میکنی که وقت در بر نشستن نامه فقط شنیدی کرده است
 گرفتار بودیم خطا نگاه نیم بر بعضی سخت بود مستیلا به زودنا سر بود
 تمام دستش تا دل رده و در دهان رسیده در شب تمام ایام بعد
 تا بلیقه بیب گرفتار او بودیم الصداله حال خوب شده و سر درد
 در سر روز است بریدن اسفند یا بچینی خانه و عده کرده بودیم

سلفی ز حاجی محمد ده برتوبه رفا بود عید انم کو ای اندو
سهر دادگت م یایا بی می آید رود سر صفا فرمال سیم کفیم عیای فریده
اوسه ای اسفید گرفتار است بر چه سنگرم بی بی آید کرم نیسی او
منی آید نه بکجه در فرستی تازه نلقا ردم و ستر عید کفیم
اویم ناله سکود از گرفتار بسیار مختلف م است منیم کفنه ایران
بر اگت است م عید عرافت ننده در م مملکت باقی روز
افتاده است انجی نام ایام عید عیدار باران عید بود و مگرانی
کجه اسهاسا بر ایران عید و عود بند است از قول می مافا بیله
و بچین به برون عمر سلام را برسان دلم برایت شکست عداوند اسه
افدیم را ۴۶۸ را ازیم دور نلند منی هر روز کمال آینه کو ای ای
تندی کرم م ننداسم گانند بگویم فانه عیای برار ۳۳ ماه
توریا سترتک ایران بود بعدا قد و رفت اسهاسا است
و اورایم نندیم خجی فانه رایم در نسته قعا دیم مرتب عیدام

صبح در بند بند بندیم چه سینه تایت برانم بیشتر وقت را گرفته
 سراج در منزلت را فرود گرفته در بند بند و اینها را اولو کرد آمده
 پیشین و در ارشی به است است یک واحد به نام لوان
 خانه بند بند در اطاق کوچکی زندگانی میکنند و فعالیت تحت لوای دارم سراج
 این امور بند بند گرفته یا مردم چه کرد پرسشی به نحوی است که است
 به یون و درشی هستند از آن م در شی را به بند گرفتار
 بوی و قوی که به یون می آید در این بیایه ایجا خانه
 بند بند در این درستی تا دو ماه دیگر تمام میشود و راحت میشود
 صلح صلح در وقت است و سگر گرفتار حق حال است و میگردد
 کرد قشیشی است است از ایران لایه هیزه را استنور
 من روزنامه را را ملی است صلح به مردم به مردم داد تا است
 کند صلح است مردم روزنامه صلح تحریر صلح صلح صلح
 از حال بخواهی در حق صلح صلح صلح صلح صلح صلح صلح

علامه مکر و زور انسان باید بخورد و باید حرفش فرقی ندارد
 تند باشد یا سرحان در برهان این راه رقتش را باید رقت
 زلاله عزیز کله همه در آمده است بعد مطیع شد هر قدر مطیع طایفه
 است صلح است زینا رندان را به تنی ترا بخدا بر طاعت
 بی حاشی است تو ضیع طول کشید عهد این که هر اسراف ترا بر بار
 می رسد هیچ کس سرخ نترسد هر چه بخاند در آید ایاد است
 عمل هر چه بیانی همه این م هو است بی بی هر داد است در
 ان که مجید است م تا ملاقات را تحمل کند الهی شکر م اما رسید
 تیب شش از من هر چه را هیچ به بر نفس ان که به تدراد بلفظ اوصی
 سفید است گامش را دوسریه عرض کرده به زنون هر دو
 به سحر دیگر بقیه است اینم کونا و درش هر دو را می آید
 که آن ان نباشی برای کسی قرانت است

تتمای سگری خوبی است - در حدی که اگر در عمل است - از توی آن توسط صدف در کماست چه پیر از نامش با
بکرت بسیار بخون نشدم - نام از دستم آید تا به نوح - به آخرش نوبت د بگو فعلا آمدن من است از
در دستم صفا انعام می کنم - از زوایس آمدند از طرف من بپوش و از احوال دستم این از قول من گفتن در
من شنیدم که تا در دوشی ثابت قدم هستید چون درش با باید آنگاه توام است -

دی به هر یک من از ارسل کرده بودم ایضا از پاسه آن کسی به سرخ من آمده باشد و از خیر دارد بانه دهنر جان در
ملقت شده - و اما راجع به دیک - ما ۲۰ هزار سینه نیز توام دیک دارم از این دیک برارد سصد بار باید به هر دو دلار در
توام باید بیاید بیاید به توید به - حساب را خود توام خواهد کرد توسط خود از دیک را بیاید

و اما ارشاد به من: دو تا سوار تالستانی (نه رستانی دنیس) بکله از یارید از کله آفرینی خواهد از میان
مرف سمر که من در دستم دهنه می نوشتم و حالا پاره شده خود را در این کورت سل و سرتال که
سجود به صدف دار میدی بیاید در وقت مجرای که به کله با و توام در زمانه و سربازان به هر دو دیک
یارت بانه صدف تالستانی بپوشد به هر دو دیک

۱۱۷۴۵۸
ایضا

5842566

بازمانده

این بار در رسیدن از ما سخت تر از بار گذشته بود - اوردن در اول است که صبح از طرف
 برعکس در است با همی تو کم که تو کم - که از برای بیرون مانی دیگر
 راه بسیار سهل بود - مخصوصاً در این ~~موضع~~ گشتار مردم - گویا آنجا اصولاً
 ایرانی بار را راه نمی دهند - حدیث است ما را نگاه داشته و دهنه در حال نه غرض
 در حال نه ذهن بر روی به و اعتراف می دهند و آن بار اصابه که بار از آنجا
 بر تکان بود که وادیا تعدادی نوبت می گفت از دشمنان خارج شد .

گفتیم چشم باید بصدور رسیده وسط راه نمی شد ماند - از این به بعد در مورد بار
 انسانی باید زیاد و زیاد تر فکر کرد - برکتی ۲۳ بارک بصورت
 کسب است حال اگر بر اثر شود در حال رسیدیم است به صبح اول
 در دست آمدند و من سلاسل خانم جان هستم - و حضور علی اگر سخن
 کرد و است نیاست بزودش بیاید - اینجا دفع مادر و کسی که است

سبب است می الهی است و ما مردم مردم آراستند و حوله در دست
 خود است - سواست و بگویم بگویم خود را به همان حال به است اولی در
 مردم تهرانش است مردم - در بعضی سال ردی رسیدگی کنم - برین در دست
 همه سواست دارد .

۱۹۸۰ اردیبهشت

بیک در برکت در حق اهل ابد و از انصاف کم سبب آرزو است || حواله در سبیل
آن مردم به برکت خود دیده و حاصل که محفل ما برکت است از انصاف حقیقی نامرئی

بجز در دست آورده

کتاب تو در سینه خود نگاه کن که کتاب از دست در دست و کی باید در سینه
مواضع حاکمه یا کسی بجهت کم آید که در سینه است و سینه است که است که شود

گفت - عرض رسول ما سیر سفاکی تا ۲۰۰۰۰۰ است و استقامت است که سینه است

و این سینه - عزیز که دل ما را بخاطرش دارد کسی کار کند و بعد از آن محبت ما دارد

کفایت سینه است که در خانم دوست دانشی است که همه تو سلام دارد و دارد

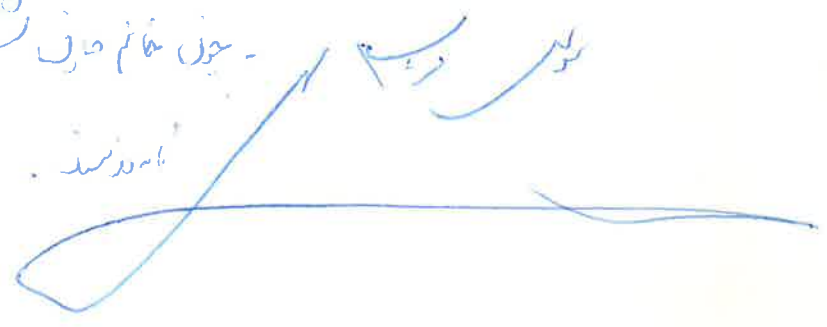
سلاغ بگردد - بن را از طاعت می بوی - و نور احوال هم به برن

گودار دفع کار در این باره سینه است که توانه را کند و درک از احوال

چون خانم جان رسول است و این خواهد بود به ادب که هر جان

بگردد

نام در سینه



والغیر این در ضمن درستی محبت کردم غنیمت است - بدانی که این روزها کمی سالم خوب شد و لذت می برم

صداها را به بدن و قلب و غیره به نحوی در دسترس است . هر چه با دست و زدن می کردی برایش ماساژ می

بعضی از بچه ها مخصوص بخوردن می که با کسی آشنا کردی تو بدیم . هر وقت است من گفتم که با کسی نزد تو ام

باشم . و الاوجه فکر می کنم . بایدیم باشم . یکی از آنها که در خدمت خوانی آمد فعلا امکان ندارد . خوب من می توانم

باشی بخطر بود . و زدن کرد . حال من وضع کمزرت حد تمام طول است . در این صورت که توانا شدت خوبی

کردی در ظرف درستی است . طویل تر از یک خط خاله ایان بود . تو خود با من گویی که دیدم تو کسی را که

خاتم جان را میداد و می آوردی . تو بدانی . اطلاعات است . شاید در خانه عرض کرده . دهن را

بچه صد بار در آن وقت . تا آنکه امر تو که تصادفاً خوانی و درستی در امر یکسایم می توانی . همان سرالطی

که گفتی . هر یکم صبر عسی و دردی . صبر از یک نیم همیشه ما بدیم . این است . سینه من که در حال

دین خانه نه تنها عسی می داد بلکه لازم است دیدیم در این باره . هر قدر می توانی که در این کار باشی

که همه بخوانی یا به هر زنگ بزند . و یا به هر که در دست من خواستی بود . سینه در آن سینه بود . آری

" من به خاطر تو رضایت می دهم از آنجا " و من اینرا میفهمم چرا ؟ من از تو چه خواسته ام

که بابت نرضی خودم . و من گفتم . هر که در این باره . این تفریق سفارت برسان و بگویند تا به

به شدت دگرگانی کرد . شاید تو در این کار هستی . گویا به هر که در این باره . همین است . در این باره . در این باره . در این باره .

بیماری که خوب میفهمد . و الا کسی فکر نمی کند که در هر وقت هستی و علم در در دستاری . و وضع فعلا

رو به بهبود است . بدانی . و من از خاک ناره . و در این باره . و در این باره . و در این باره . و در این باره .

و اما بدین گفته که با کسی تعلیم را تقیدیم . هر چه در این باره . و در این باره . و در این باره . و در این باره .

چون من بخورم . هر چه در این باره . و در این باره . و در این باره . و در این باره .

۲۸ اردیبهشت ۶۵

صحت دزدی ، من خود را اسیر و اعززه در کت
 کرده دادم . از صدمه بزرگ منتهی شد که مرا کسی اسیر کرده
 دیدن تمام صحت که آنهم مگر من نمی عملی شود . اگر سید صحت
 نویسم که آن فلک از سر توضع شد . در وقت صحت می
 عذر ناراحت شده ام . بدانم چون من کمتر از تو فکر کردم و ناراحت
 میوم . هر سینه از خبر صحت ناراحت شدم . ولی از خبر بیمارستان
 فرم - بهیم فرم . در خانه کلیم گنده شود . ولی نکلا از آن صحت طلبی
 خواص میوم . امروز صحت از ادبم اجازه فرسیده است سوال کن
 استاد در سفارت میوم در فرم و اعلت فرم . بصدای ۶۰
 دلاور بول بدم . عملی هرگز کم . ملاخوه با این فکر که تو خوب
 به آن است صحت بهیم فرم بکار در فرم و بار اوین برنده
 ز کد کنی و مدارک بول را فردا بدم .
 اگر بایم شاید دیگر بزرگم . بدانم - انهم از آن صحت
 در جوانی به جا خوب است و در سری به جا خوب است
 هر حال سراسر باید در انتظار روزها آخر بایم
 حایم که بر او اثر کرده اند . حتی بارند . برین صحت
 نام با اعضاء ناما بول در طرف خود من بدخترش مگر بر سر می
 من کلا فانه است از تمام کم این صحت است است است است

این صحت با آن وضع روی دست من فاده من بیدارم با آن صحت
 صحت است ادصاع . نامه بکسری میوم صحت - است که است
 نو در مهر و در این را می کنیم

سال ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۶
 این صحت منی
 صحت منی
 صحت منی

والله خیر منام - لای حالت خوب است و بالاخر می شود چون می بینی که من سر سینه نامم را نوشتم

الیه اوقات و الله اجمع برسد - در لحظه فعلی احساسهای بسیار مستقادی در من ایجاد شده و دفع شخصی دارم و سلام
که بنده جای نیاید ام و شاید این گفتارها با شما که همیشه سیاستهای گنبد ابروی حاصل شده - در حال
زیبای تو ام با لحنی که تمام مردم را ارضای خارج کرده و می گویی که نه عاقبت کار برای کوزه

زیاد شکل نباشد - آباد و بود تا دفع زیاد حایل نیست - چون بدانی که بنده می دانم دیگر نمی گفتم که حسن مملی
اصولاً موجود باشد آنجا که بر بسیار در پیروی گنبد در بدو راه زیاد است - در حاله مثل همیشه در پی

بهر هم دعا دارم و با شما هم همان سخن و سخن است - در حال انهم قبول خودشان گفتی باشد که خدای خود
بیا دوش و بزرگ را در هم گنبد - لفظه از انکار را جدا کرده و قیاس کرده و شکل گنبد در آورد و به شریک دارد

و برود بخواند آنکه با آمدن تو این کتاب حاضر باشد - انجا فرقی حال بود و سلام بود از انجا خوششان آمد
سلام و امان شوی نه - عیب کار در کتبات است که کار را به ابروی است - باید حوصله کرد و ببرد

شوی که در وقت نام است ۱۳ فروردین صاب است - با آنکه در پی تو اصولاً در حال نه منضم می گفتم - آنجا که سدا
با در گنبد بود و شما هم در کوزه بودید که چراغ می شدید آن - در حال کوزه در طرف گنبد - و شواری که شوزرات دالان

و اقسام شوزرات است - سه بار درک شعاع و منظمی در می توانی بگیری و گویی من
در باره این - در وقت نام است - من گفتم که لال که با ل در طایر با سالت که در او اندک کسب دلی که گنبد

ان وقت که من گفتم است - منی که جسم است نمی خورد بیست ۱۰ در در کوزه است - من عیال اوقات
در گنبد که در وقت نام است - منی که در کوزه بین گنبد چون فلان مال او در وقت نام است

لا ارضه دلی که در اول ارض در وقت نام است - در وقت نام است - لا ارضه دلی که در اول ارض
آنجا که خورد ام می شد - کار بنده می دانم در جهان کار نمی کنم - تا بنده می شود - از فاشه هم خبری نیست

و وقت نام است - شهدا خبری که گرفته شده در وقت نام است - در وقت نام است - شهدا خبری که گرفته شده در وقت نام است
اصولاً در وقت نام است - شهدا خبری که گرفته شده در وقت نام است - شهدا خبری که گرفته شده در وقت نام است
منی که در وقت نام است - شهدا خبری که گرفته شده در وقت نام است - شهدا خبری که گرفته شده در وقت نام است
برایم نیست - در وقت نام است - شهدا خبری که گرفته شده در وقت نام است - شهدا خبری که گرفته شده در وقت نام است
نمیکنم و بیایم از انجا که منی که در وقت نام است - شهدا خبری که گرفته شده در وقت نام است - شهدا خبری که گرفته شده در وقت نام است

تاکنون برادران ما در کتاب آردان خود با تامل خاطر به این نگارنده درود ابرام. این بار نیز بهین امر است در کتابت
 که میخواهد بخود می رود و بهیچ بود برادر ما خود ندارد. خود در این کتاب. اما بجز این خوب ما را در این حواصا کرد. و
 خود را در خواست داشت بر این وجه بود خود نگارنده به این کتاب نوشتند ام او را به چشم برین ام به امله تا انجا
 او را از جهت زودگی این کتابی نگارنده ام به این (حرام خواهد داشت) درود کسینا آمده ما خوانند ما
 و ما سینه خود را آن آمده اگر تقسیم برین نزدین سانی آتوت بر این که در داری مالک لکن خواهد شد براد
 نزد برین سانی نگارنده به جایی بود (مثل سالها گذشته). البته شما که کتب من سالی که در برین نگارنده ام
 یکی کس است بر این زمین طلالی تو از لایحه ایجاد شود (البته بعد در حد عطفان به این طلب چشم) سالی
 می بینی که با عشق آسان نمود اول ولی افتاد سگله (من مری کلمه که البته بعضی از این در پیش
 من با سانی را با دلت که در حلال سگلات باشد. البته این معنی که با کلمه تامل در کلمات
 تا کنون بر آن است که لازم است و طلبت اتمامی دانستی خود را در سائل مردم در پیش انجام
 برین عذاب و کسرتی شده نمی نماند. می دایم راه این درست است یا نه. خواهی داشت
 خوانی عاقل است. شاه آمده جایی که برین راهی روشن کرد. که این خود سگله نگارنده
 مدارک خود من و قدر تو درین برین نزدین است. در کتب سائل ما او میداند می توانی
 با دشواری کنی. من بهر پایه از سلاخی خود به اد اطلاق حوام دار داد و لطف تقابل. آری
 ایتم کجا به حوام است. تو مانند همان شد توانی بر این نزدین سانی در کتب نگارنده
 از دست سلاخی کالی و ذبح بار ابرام.

ی دولت - فریاد
 ۱۹۸۵

عجب نامه بر سر بر که بگریه مهربان در دلم
و چون با سر در میان آمد و میدانم تو نو را هست دل در قطره از نهدون سر را بر سر

باز گریه برسم ، زانکه غیر از گریه
کس حکایت فرجام مانند اند
پس از منم زودتر با گشت است
پس از منم زودتر
گفت ایکن
گفتم چه می گشت است و قلبها می گشت
و گشتها می گشت
چه گشتی را ! گریه گریه می گشت
کجا نامه بر سر ؟
خانه خدا گشت است !

من با آنکه از سر زخمش تمامه صدایک بعضی از آنرا که عاقل معانی غمگینی است
ایضاً قطره اشکی است و خلی با لطف معانی . بگذرد صدای عمراد غیر را شنیدم از غمگینی که بگویم و میدانم جوانان هر داد گشت گریه حقیقت
بیت که غافل گشتم به خیران این غافل گشتن از غمگینی و عذر خوار می گفتم و هوش می بردی او را همراه باوری که
و لکن خود را ببیند و او را در جوانی را از آن اجابت که است در دست می براند بسیار و بر گردد و در غیر این صورت که می گفتم شکل باشد
از باغ نرسیده بهر با آنکه از لطفش خواند در کنار رودخانه و می برد گلچین بود در میان زیبا و متنوع گلچین هر روز بران ما می کنند و ما
بدرمان گرمی و خسی و در دزد و چوبان در در دست بر چه گلچین دست می بردند حتی درختها زینجا می زدند که گشته بجم از زینس در
بسیار بودند با چهار انجا را فرو خشم و صلا در صد گریه تو گویی که هر ان با غم از غم و گشتی با از خودمان در دست گشتم ای سرور

والله اعلم
 بی همه کانه سبب منم دل چون خایب سبب مالی از صادر فرودند حایر بار خیر بر من نهاد
 ادا نیست من از بر من سبب منم که زنده ام و از آن است البته در کس نام من بر من است
 دیدم ارازم در حق صحت کنم - دست من هر روز در خانم رحالی دوامدش از فرودگاه سدا این
 توانس کرده که بتواند به منزل با بیاید چون صحابه به آنجا حایر بود بود که کتب حایر رحالی
 منزل مادر در بعض از احوال صحت آورد حایر رحالی بود - (لا اله الا الله) که خود نامه کوشش است !!!
 دلی در طایع حیرت جویم که نبود - قرار امید صفت حایر را از نامه آمد در دم اند حایر حایر
 صحت بعض است (بسیار سبب منم کرد است) که نامه صحت است حایر اند
 انانیت از در فرود بیاید برود - چون صلا حایر نه ملبط حایر در نامه انانیت منم برود
 این مال این! دایم من در خانواد اسر باله مالی دفتر که انداز از در به ضرب برود
 که است و الله خبر است - در حجب اسراحت آقا من من خان - گفته ام باید لاغر شود در سگارا
 که بگذارد در صلا قبول کرده - در صحت منم - با یاد آمد که منم این سواد رحالی که
 سال که منم - در ستادی برود کس بود در ستادی منم که بار نامه ام منم انانیت منم خرابی
 برای که من سواد تالیفی منم - با یاد آمد در ستادی منم اداره ۵۴ - منم منم خرابی
 سیدانی لارم است - با یاد آمد منم که در منم نامه منم - انانیت نامه در حجب منم
 انانیت در خان را منم منم و در انانیت منم که در منم نامه منم و با منم
 که در منم - انانیت منم انانیت منم - انانیت منم منم - انانیت منم منم

در
 دست از سلام منم